



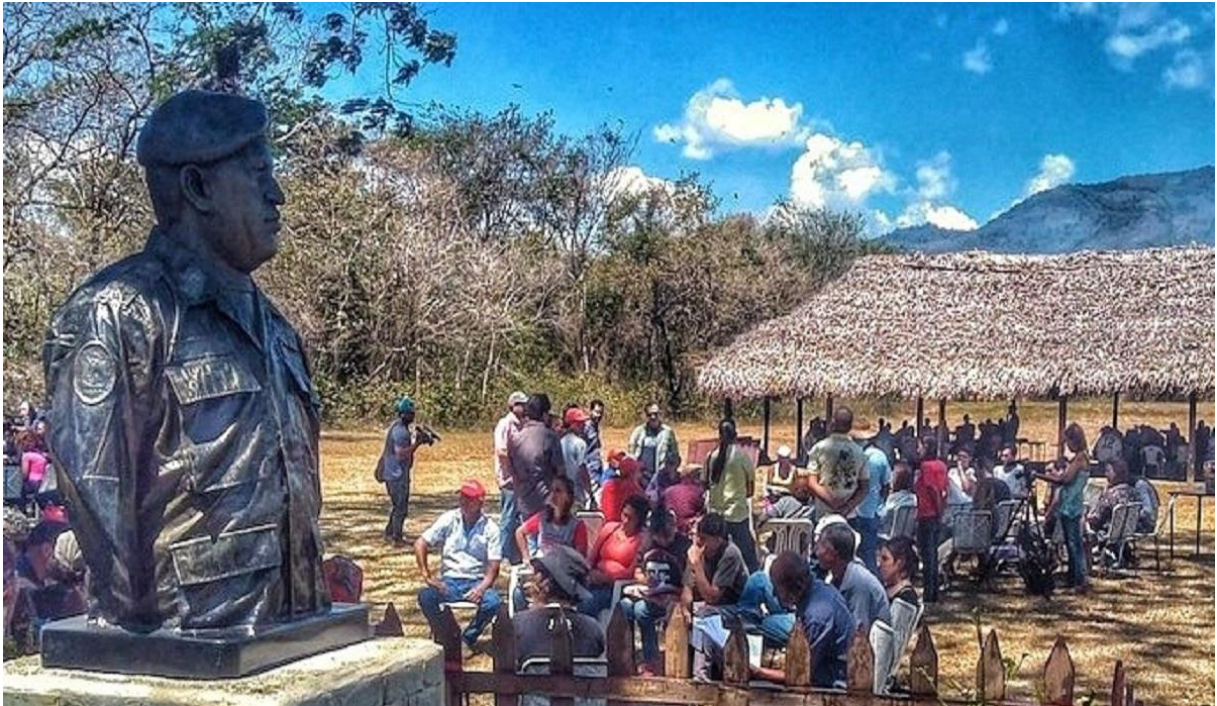
نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# چاوز و دولت کمونی

جان بلامی فاستر

ترجمه‌ی: م. رضا ملکشا



بهمن ۱۳۹۹

هوگو چاوز، در تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۱۲، کمتر از ۲ هفته پس از انتخاب مجدد به عنوان رییس‌جمهور ونزوئلا برای چهارمین دوره و تنها یک ماه پیش از مرگش، سخنرانی مهم خود را با عنوان «تغییر در زمامداری» در نشست وزرای خود در دور جدید انقلابی ایراد کرد.[۱] تأکید چاوز بر لزوم تغییرات در رأس قدرت برای انجام جهشی رو به جلو در ایجاد آنچه «دولت کمونی» نامیده می‌شود، حتی برخی از قدرتمندترین حامیانش را شگفت‌زده کرد. بنا بود انتقال قدرت به مردمی شتاب گیرد که شروع به تشکیل شوراهای کمونی کرده بودند (گروهایی متشکل از خانواده‌های حاضر در پروژه‌های خودگردانی در مناطق شهری متراکم، ۲۰۰ تا ۴۰۰ خانوار؛ در مناطق روستایی، ۵۰ تا ۱۰۰ خانوار). چاوز اصرار داشت که هدف اصلی در دور جدید انقلابی تسریع در امر ثبت کمون‌ها است، کمون‌هایی که ساختار کلیدی دولت کمونی به‌شمار می‌آیند. ساکنین نواحی جغرافیایی کوچک‌تر از شهر در کمون‌ها در شمار شوراهای کمونی با هدف ایجاد خودگردانی از طریق یک مجلس کمونی که براساس اصول مشارکتی شکل گرفته است متحد می‌شوند. کمون‌ها در واقع ساختارهای سیاسی - اقتصادی - فرهنگی هستند که در حوزه‌هایی مانند تولید خوراک، امنیت مواد غذایی، مسکن، ارتباطات، فرهنگ، مراودات کمونی، بانکداری کمونی و نظام‌های قضایی دخالت دارند. تمامی این موارد به صورت قانونی و با تصویب قوانین ارگانیک قدرت مردمی (Organic Laws of Popular Power) در سال ۲۰۱۰ اجرایی شدند که شامل قانون سازمانی کمون‌ها و قانون سازمانی نظام اقتصاد کمونی است.

سخنرانی چاوز با عنوان «تغییر در زمامداری» که بر ایجاد سریع کمون‌ها تأکید داشت، به یکی از مهم‌ترین و به‌یادماندنی‌ترین سخنرانی‌های او تبدیل شد. این سخنرانی کلید انقلاب در گذشته، حال و آینده ونزوئلا را ارائه می‌دهد. به علاوه، این سخنرانی دیدگاه‌های جدیدی را درباره کل مسئله گذار به سوسیالیسم در قرن بیست و یکم در اختیار ما می‌گذارد.[۲]

در ماه مارس ۲۰۱۱، که من تنها شرکت‌کننده‌ی آمریکایی در گروه کوچکی از روشنفکران سوسیالیست از قاره آمریکا و اروپا بودم که به کاراکاس دعوت شده بود تا با وزرای بلندپایه این کشور بر سر آینده انقلاب بولیواری رایزنی کند، دیگر مشخص بود که اجرای کامل «قانون سازمانی کمون‌ها»ی سال ۲۰۱۰ ونزوئلا، به عنوان مهم‌ترین قانون انقلاب با موانع عمده‌ای روبرو شده است.[۳] اگرچه هزاران شورای کمونی وجود داشتند، اما هنوز هیچ کمونی به ثبت نرسیده بود یعنی سازمان‌های محلی بزرگ‌تری که قرار بود شوراهای کمونی بخشی از آنها را تشکیل دهند و پایه‌ی واقعی قدرت مردمی را نمایندگی

می‌کردند. همچنین در آن مقطع، در جریان دور انتخابات ریاست جمهوری که قرار بود آینده‌ی انقلاب بولیواری را تعیین کند، حرکت رو به جلو در این جهت آسان نبود. در واقع، سردرگمی چشمگیری در سطح وزرا پیرامون مسئله‌ی چگونگی تأسیس کمون‌ها یعنی مهم‌ترین عنصر در فرایند انقلاب وجود داشت. [۴]

بنابراین، هنگامی که چاوز در سخنرانی اکتبر ۲۰۱۲ خود وارد مرحله‌ای بدون بازگشت شد، لحظه‌ای تاریخی بود. او بر یک تحول سیاسی سوسیالیستی در تمام سطوح، به قصد انتقال قطعی قدرت سیاسی به مردم اصرار داشت، و این به معنای بازگشت‌ناپذیر ساختن انقلاب بود. چاوز در سخنرانی «تغییر در زمامداری» درباره‌ی کمون‌ها، با اشاره به کتاب *فراسوی سرمایه* ایستوان مزاروش، نه تنها برای پایه‌گذاری برخی اصول اساسی بلکه همچنین با این هدف که بار دیگر از افرادی که در انقلاب بولیواری مشارکت داشتند درخواست کند تا تحلیل مزاروش را در خصوص نظریه‌ی مزاروش به عنوان متکامل‌ترین نظریه‌ی راهبردی گذار سوسیالیستی مطالعه کنند، چنین نظر داد:

در اینجا من کتابی از ایستوان مزاروش دارم که عنوان فصل نوزدهم آن «نظام کمونی و قانون ارزش» نام دارد. مدتی پیش در این فصل زیر جمله‌ای خط کشیدم که قصد دارم آن را برای شما، وزرا و معاون رئیس جمهور، بخوانم، این جمله درباره‌ی اقتصاد، توسعه‌ی اقتصادی یعنی محرک‌های اجتماعی انقلاب توضیح می‌دهد: مزاروش می‌گوید: «معیار دستاوردهای سوسیالیستی همانا گستره‌ای است که اقدامات و سیاست‌های اتخاذشده فعالانه در ساخت و تحکیم ریشه‌دار شیوه‌ی ... اساساً دموکراتیک کل کنترل و خودمدیریتی اجتماعی سهیم هستند.»

بنابراین به موضوع دموکراسی می‌رسیم. سوسیالیسم در اساس واقعاً دموکراتیک است، و در طرف مقابل، سرمایه‌داری است که اساساً ضد دموکراسی و انحصارطلبانه و تحمیل سرمایه توسط نخبگان سرمایه‌دار است. اما سوسیالیسم هیچ‌یک از اینها نیست، بلکه رهایی می‌بخشد؛ سوسیالیسم در سیاست، سپهر اجتماعی و اقتصاد دموکراسی است و دموکراسی سوسیالیسم است. [۵]

چاوز، با ارائه یک اصل قدیمی نظریه‌ی انقلابی که مشخصاً با اصول مارکس مرتبط بود، چنین استدلال کرد: «همیشه باید به این ترتیب باشد: اول انقلاب سیاسی، آزادی سیاسی و سپس انقلاب اقتصادی. ما باید آزادی سیاسی را حفظ کنیم، بعد نبرد سیاسی دائماً وجود دارد، و پس از آن نوبت نبرد فرهنگی و نبرد اجتماعی است.» [۶] بنابراین، و در درجه اول، مسئله گذار به سوسیالیسم امری سیاسی بود: ایجاد یک

پایگاه بدیل، مردمی، مشارکتی و پیشگام. فقط در این صورت است که تغییرات در اقتصاد، تولید و مالکیت می‌تواند اتفاق بیافتد. این پایگاه جدید مردمی می‌بایست در سازماندهی آنچه مزاروش «بازتولید متابولیک اجتماعی» نامیده بود، قدرتی هم‌سنگ با قدرت خود سرمایه داشته باشد و جایگزین آن شود. به گفته‌ی چاوز، لازم بود «بخشی از یک برنامه‌ی نظام‌مند، چیزی جدید، مانند یک شبکه تشکیل شود ... شبکه‌ای که همچون شبکه‌ای از تار یک عنکبوت غول‌پیکر عمل می‌کند و قلمرو جدیدی را پوشش می‌دهد.» او اصرار داشت که اگر واقعاً «به این شیوه‌ی عمل نشود، همه این کارها محکوم به شکست هستند؛ و توسط نظام قدیمی جذب و بلعیده خواهند شد، زیرا سرمایه‌داری یک آمیب عظیم است، یک هیولا است.»

تجزیه و تحلیل چاوز به وضوح در مفهوم «بازتولید متابولیک اجتماعی» مزاروش ریشه دارد. نظام سرمایه، در این دیدگاه، نظامی است سراسری از بازتولید، نوعی متابولیسم نظام‌مند، هر چند در شکلی که انسان‌ها را از خود، یکدیگر، جامعه و طبیعت بیرونی‌شان بیگانه می‌کند. بنابراین، ایجاد یک اقتصاد سیاسی سوسیالیستی واقعی نیازمند نهادسازی یک دولت کمونی بدیل است که به عنوان پایه‌ی تولید و مبادله اجتماعی عمل کند. دولتی که از متابولیسمی ارگانیک برخوردار خواهد بود که به اندازه خود سرمایه‌داری حیاتی است (و در واقع حیاتی‌تر چون بیگانه نشده) و خود را بر اساس قدرت دموکراسی پیشگام پایه‌گذاری کند. همانطور که چاوز در سخنرانی خود «تغییر در زمامداری» اصرار داشت، چنین سازمان سیاسی دموکراتیک و کمونی، به عنوان یک ضرورت مطلق سوسیالیسم، به شدت در تضاد با روشی است که در اتحاد جماهیر شوروی ظهور یافت که در آن «دموکراسی هرگز وجود نداشت، سوسیالیسم وجود نداشت، و انقلاب از مسیر خود منحرف شده بود.» از این رو، او گفت که هدف از گذار به سوسیالیسم قرن بیست و یکم ایجاد یک «هژمونی دموکراتیک جدید است که ما را ملزم می‌کند تا هیچ چیز را تحمیل نکنیم، بلکه متقاعد کنیم.»

چاوز در ادامه اظهار داشت که برای تمام دستاوردهای انقلاب بولیواری هنوز اقدام قاطعی صورت نگرفته است یعنی انتقال واقعی قدرت به مردم و ایجاد کمون‌ها. اگرچه اولین کمون در اگوست ۲۰۱۲ ثبت شد، اما روند آن آهسته بود و با شتاب لازم جهت پیشرفت انقلابی مطابقت نداشت.<sup>[۷]</sup> بدون کمون، دولت کمونی نمی‌تواند ساخته شود. چاوز با درخواست از دولت برای «خودانتقادی روشنگرانه» پرسید: «کمون کجاست؟» او خطاب به نیکلاس مادورو، معاون رئیس جمهور، گفت: «نیکلاس من این وظیفه را به

عهده به شما می‌گذارم همانطور که زندگی خود را به تو می‌سپارم: کمون‌ها ... در حال حاضر قانون کمون‌ها، در مورد اقتصاد کمونی وجود دارد. بنابراین، چگونه باید آن را عملی کنیم ...؟» [۸] چاوز اعلام کرد که کمون‌های مردمی‌ای که قبلاً شکل گرفته‌اند، «حکم می‌کند که قانون کمون‌ها را بیابیم و بخوانیم و مطالعه کنیم. من مطمئن هستم بسیاری از مردم آن را نخوانده‌اند، البته منظور من لزوماً افراد حاضر در اینجا نیست، زیرا اعتقاد بر این است که اهمیتی برای ما ندارد. بسیاری از مردم حتی قانون اقتصاد کمونی را نخوانده‌اند چون معتقدند نه، این هیچ ارتباطی به من ندارد.» در پاسخ، چاوز اعلام کرد که اصول باید این باشد: «یا استقلال یا هیچ، یا کمون یا هیچ.» [۹]

آنچه به کمون‌ها تا این اندازه اهمیت بخشید، این بود که «سوسیالیسم را با فرمان نمی‌توان ایجاد کرد.» چاوز بیان کرد، شکل‌گیری سوسیالیسم همانطور که مزاروش می‌گوید، «ایجاد ترکیبی است هماهنگ از نظام‌های موازی و بعد از آن منطقه‌بندی حوزه‌های مبتکر. اما ما هنوز حتی یک حوزه هم ایجاد نکرده‌ایم، ما قانونش را داریم، ما مصوبه خود را داریم، اما این صرفاً یک مصوبه بوده، در واقع درون ماهیت حوزه‌های مبتکر، کمون‌ها هستند.» پس چگونه کمون‌ها را ایجاد کنیم؟

رویکردی مشابه و یکپارچه باید در دیگر حوزه‌های انقلاب بولیواری به کار گرفته می‌شد. چاوز تأکید کرد که «ما باید مالکیت اجتماعی را با روح سوسیالیسم ترویج دهیم.» یعنی تحولات موازی و متقابل باید اتفاق بیافتد، تهیه مسکن اجتماعی باید همراه با تولید اجتماعی دو برابر شود، مالکیت اجتماعی زمین باید از «تولیدکنندگان خرد» حمایت کند، حمل‌ونقل و بزرگ‌راه‌ها باید در جهت نیازهای جوامع و نیازهای فرهنگی و اقتصادی آنها قرار گیرند. برای کارآمد کردن تمام این نیازها «سطحی از ارتباط، هماهنگی، تلاقی طرح‌ها، تشخیص مشکلات و اقدام هماهنگ لازم است. این امر مثل جنگ است ... ما اگر در کار خود، و در همه امور دیدگاه‌هایمان را تلفیق نکنیم بی‌اثریم، اگر چه کار سختی خواهد بود، اما ما ادامه خواهیم داد.» به همین منوال نیاز به «تقویت نظام رسانه عمومی ملی» وجود دارد. چاوز در یک گفت‌وگوی ویژه با ارنستو ویلگاس، وزیر قوه عمومی ارتباطات و اطلاعات، از او درخواست کرد تا «رهبر این نظام» شود و خواستار مشارکت و ارتباط بیشتر مردم در همه سطوح شد. او پرسید: «چرا برنامه‌هایی [در تلویزیون] برای کارگران وجود ندارد؟ کجا می‌توانیم انتقاد از خودمان را ابراز کنیم، نباید از انتقاد و خودانتقادی واهمه داشته باشیم. ما به اینها نیاز داریم، چون به ما قوت می‌بخشد.»

تشکیل کمون‌ها نیازمند پیشبرد مالکیت اجتماعی، ارتباطات و یک سیستم رسانه ملی است، به نحوی که تمام این پیشرفت‌ها در شکل‌گیری یک دموکراسی پیشگام بتواند بر یکدیگر اثر بگذارد و متابولیسیم اجتماعی کاملاً متفاوتی ایجاد کند. چاوز تأکید داشت که هسته‌ی این دور جدید گذار انقلابی ایجاد کمون‌هایی است که آینده انقلاب بولیواری به آنها بستگی دارد: «یا کمون یا هیچ».

### نظریه سیاسی دولت کمونی

به رغم نقش فوق‌العاده‌ای که سیمون بولیوار در مبارزات آزادی‌بخش آمریکای جنوبی علیه اسپانیا داشت و در نتیجه‌ی آن در ونزوئلا لقب منحصربه‌فرد آزادکننده (El Libertador) را به او دادند، او خود را «ذره‌ای کاه درون سیل خروشان انقلاب» توصیف کرد و با این توصیف نشان داد که چگونه او به واسطه نیروی انقلاب مردم به پیش رانده شده است. بی‌شک چاوز نقش خودش را در شرایط مشابهی در طوفان انقلابی بولیواری مجسم می‌کرد، حتی در این رابطه به بولیوار اشاره کرد. [۱۰] چاوز پیوسته بر نقش مردم به عنوان قهرمان انقلاب تأکید داشت، و مبارزه بولیواری را به سنت شورشی بزرگ‌تری در ونزوئلا ربط داد که در سه‌گانه‌ی پیشگام بولیوار، خود آزادکننده؛ سیمون رودریگز (Simon Rodríguez)، معلم و رهبر معنوی بولیوار؛ و ازکیل زامورا (Ezequiel Zamora)، رهبر شورش دهقانی در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ ارائه می‌شود. چاوز پیشگامان انقلاب بولیواری را اینگونه ترسیم کرد: (۱) مبارزه‌ی بزرگ برای آزادی از اسپانیا، برابری در قانون و آزادی بردگان توسط بولیوار؛ (۲) ژان ژاک روسو، انقلاب فرانسه و سوسیالیسم آرمان‌شهری از طریق رودریگز؛ و (۳) مبارزات مستمر برای آزادی به نفع دهقانان در ونزوئلا از طریق زامورا.

چاوز انقلاب بولیواری را پیامد فرآیندی تاریخی با ریشه‌های عمیق و به قدمت چندین سده به تصویر کشید، انقلابی که حاصل مبارزات آزادی‌بخش مرتبط با هم در اروپا و آمریکا بود و مبارزه طولانی برای آزادی را مشخص می‌کند. این تلقی بعدها از طریق ترکیب بسیار مهم نظریه‌ی مارکسی و بازنگری کامل مسئله‌ی دولت بسط یافت، چنانکه در انقلاب‌های قرن بیستم خود را نشان داده بود.

همه این‌ها در دیدگاهی مربوط به نهادینه‌سازی قدرت مردمی به عنوان هدف اصلی انقلاب در یک گذار سوسیالیستی و همچنین نقد مدل شوروی در این رابطه سهیم بودند. چاوز این ترکیب جدید و نوظهور را مدل جدید «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» نامید، و مارتا هارنکر از آن به عنوان «انقلابی منحصر به خود» [۱۱] یاد می‌کرد. عنصر کلیدی و راهبردی در بینش کلی چاوز، انگاره‌ی مزاروش از سرمایه به

عنوان یک سیستم بیگانه بازتولید تحول اجتماعی و لزوم جایگزینی آن با یک نظام ارگانیک بازتولید متابولیک اجتماعی است که از پایین نشأت می‌گیرد.

چاوز در سال ۱۹۹۳ در زندان یاره (جایی که او به خاطر نقشش در کودتای نظامی ناموفق زندانی شده بود و سپس توسط جنبش انقلاب بولیواری پس از قیام کاراکاس و سرکوب‌های بعدی دولت آزاد شد) با صراحت نوشت که «مردم مقتدر باید خود را به عامل و موضوع قدرت تغییر دهند. این گزینه برای انقلابیون غیر قابل مذاکره است.» او بر این اساس استدلال کرد که برای تغییر ساختاری وسیع در نظام سیاسی

توزیع چندکانونی حقیقی قدرت، جابه‌جایی قدرت از مرکز به حاشیه، افزایش قدرت مؤثر تصمیم‌گیری و استقلال جوامع و شهرهای مشخصی لازم است. مجمع انتخاباتی در هر شهر و هر ایالت شوراها را انتخاب خواهند کرد که دارای ماهیتی پایدار هستند و با استقلال مطلق از احزاب سیاسی عمل خواهند کرد. آنها قادر خواهند بود متنوع‌ترین سازوکارهای دموکراسی مستقیم را پایه‌گذاری و هدایت کنند: شوراهای مردمی، فرماندوم، همه‌پرسی، ابتکارات مردمی، وتو، فسخ و غیره .... بنابراین مفهوم دموکراسی مشارکتی به صورتی تغییر خواهد کرد که در آن دموکراسی مبتنی بر حاکمیت مردم خود را به عنوان پیشگام قدرت منصوب می‌کند. دقیقاً در چنین مرزهایی است که ما باید حدود پیشرفت دموکراسی بولیواری را ترسیم کنیم. سپس به قلمرو آرمان‌شهری بسیار نزدیک خواهیم بود. [۱۲]

راهبرد اولیه مبارزه‌ی انقلاب بولیواری چاوز بنابراین به عنوان راهبردی در نظر گرفته می‌شود که شکل مشارکتی و پیشگامانه‌ی دموکراسی را ترویج می‌دهد. این راهبرد، ساختارهای دموکراسی مستقیم و قدرت مردمی را پایه‌گذاری می‌کند، ارتباط با ساختارهای سیاسی موجود را حفظ می‌کند، اما با این وجود، حمله‌ای انقلابی علیه دموکراسی نمایندگی بورژوازی انجام می‌دهد. این دیدگاهی بود که چاوز هنگامی که در سال ۱۹۹۸ برای ریاست جمهوری شرکت کرد و پیروز شد، در پی ترویج آن به عنوان «راه سوم» بود؛ پس از آن شورای مؤسسان انتخاب شد و این اصول در قانون اساسی جدید جمهوری بولیواری ونزوئلا در سال ۱۹۹۹ تدوین شد. [۱۳] با این حال، این تغییرات تنها با بسیج عظیم انقلابی و مردمی امکان‌پذیر بود که از منطق و محرک انقلاب سیاسی خود برخوردار بودند.

در نظریه‌ی سیاسی که قدمت آن به قرن هجدهم می‌رسد، مسئله‌ی قدرت دموکراتیک مردمی و ارتباط آن با دولت را اغلب به عنوان قدرت برساننده در مقابل قدرت برساخته در نظر می‌گیرند. شناخته‌شده‌ترین اثر معروف معاصر درباره تاریخچه‌ی این نظریه کتاب *قیام‌ها: قدرت برساننده و دولت مدرن اثر آنتونیو نِگری* است که چاوز همان زمان با *قرارداد/جتماعی روسو* در زندان مطالعه کرد. [۱۴] عموماً نظریه‌پردازان سیاسی قدرت برساننده، یا دموکراسی مستقیم بر پایه حاکمیت مردمی، که روسو آن را نظریه‌پرداز کرده بود، به عنوان یک استثناء نادر در نظر می‌گیرند، قدرتی که نیرویش را در دوران مدرن عمدتاً در دوره‌های آشفتگی انقلابی اعمال می‌کند. از دیدگاه قدرت برساننده، سیاست قلمروی جداگانه و برساختاری که از مردم بیگانه باشد نیست، بلکه باید ریشه در حاکمیت مردمی داشته باشد. انریکه دوسل، فیلسوف مکزیکی، به روش مشابهی از «نهادینه‌سازی ضروری قدرت مردم» که آن را *پوتستاس* (potestas) می‌نامد می‌نویسد. این تفویض واقعی قدرت تنها تا جایی دموکراتیک است که با *پوتنسیا* (potentia) (قدرت برساننده) مردم مطابقت داشته باشد. [۱۵]

در تضادی آشکار با قدرت برساننده، قدرت برساخته همراه با تبعیت نیروی کار از سرمایه به پیش می‌رود، به همین دلیل است که وجود چنین قدرتی دولتی متمرکزی ضروری است. در اینجا نمایندگی سیاسی، تکیه‌گاه دولت لیبرال دموکراتیک بورژوازی، به گفته‌ی نِگری، به عنوان «میانجی متمرکز» بین مردم و دستگاه دولتی «خود را نشان می‌دهد». [۱۶] ادmond بورک در «سخنرانی برای رأی‌دهندگان بریستول» در سال ۱۷۷۴ دفاعیه‌ی کلاسیک از دولت دموکراتیک یا نمایندگی محدود را به عنوان شکلی از قدرت برساخته مطرح کرد، قدرتی که در آن نمایندگان هنگامی که انتخاب می‌شوند برای کل دوره‌ی نمایندگی خود آزادند تصمیماتی مستقل و حتی در مخالفت با رأی‌دهندگان‌شان بگیرند. استدلال بورک این بود که نمایندگان سیاسی به حوزه‌های انتخابی خود فقط قضاوت‌های مستقل‌شان را بدهکارند. [به نظر او] «نماینده‌ی شما اگر نظر (قضاوت) خود را فدای نظر شما کند به جای خدمت به شما خیانت می‌کند». بورک در ۱۷۹۱ در نامه به عضو مجلس ملی — یکی از آثارش در واکنش به انقلاب فرانسه — انتقاد مفصل و شدید خود به روسو را با این ادعا ترکیب کرد که «مردم عمدتاً هنگامی که این گوسفندان نگون بخت مزرعه را خراب کرده‌اند» مناسب حکومتداری نیستند و معرف «نظم قهقرایی جامعه» اند. [۱۷]

می‌توان مارکس را که کاملاً با این نوع دیدگاه‌های لیبرالی غالب اختلاف نظر داشت، متصور شد که شورمندان در نخستین پیش‌نویس جنگ داخلی در فرانسه به نفع یک نظام قدرت برساننده استدلال می‌آورد و در آن از کمون پاریس دفاع می‌کند:

مخالف واقعی خود /امپراتوری یعنی قدرت دولت و قدرت اجرایی متمرکز، که امپراتوری دوم تنها یک صورت فرساینده از آن باقی مانده بود، کمون بود ... بنابراین، انقلابی علیه این یا آن شکل قدرت دولتی مشروع، قانونی، جمهوری خواه یا امپریالیستی نبود. این انقلابی بود علیه خود دولت، علیه این سقط فراطبیعی جامعه، از سرگیری زندگی اجتماعی توسط خود مردم. این انقلابی برای انتقال قدرت از بخشی از طبقه‌ی حاکم به بخشی دیگر نبود، بلکه انقلابی بود برای درهم شکستن این دستگاه وحشتناک سلطه‌ی طبقاتی. این انقلاب مبارزات کوتوله‌وار بین شکل‌های اجرایی و پارلمانی سلطه‌ی طبقاتی نبود، بلکه شورشی بود علیه این دو شکل که همدیگر را تکمیل می‌کردند. [۱۸]

مارکس در نسخه نهایی جنگ داخلی در فرانسه بیان کرد: «قانون اساسی کمون تمام نیروهایی را که تاکنون انگل دولت جذبشان کرده و از ایشان تغذیه می‌کند و مانع حرکت آزاد جامعه می‌شود، به بدنه‌ی اجتماع برمی‌گرداند ... کمون اساساً حکومت طبقه‌ی کارگر بود ... شکل سیاسی سرانجام مکشوفی که بر اساس آن رهایی اقتصادی کار را ساخته و پرداخته کرد.» [۱۹]

لنین نیز چنین مسائلی را در کتاب دولت و انقلاب بررسی کرده بود، کتابی که عمدتاً به نوشته‌های مارکس درباره‌ی کمون پاریس متکی بود و استدلال‌هایی به نفع امحای دولت مطرح کرد. لنین در واکنشی صریح‌تر نسبت به نهادینه‌سازی قدرت برساننده، در مقاله‌ای درباره «قدرت دوگانه» به موضوع ظهور کنگره شوراهای نمایندگان سربازان، کارگران و دهقانان در انقلاب ۱۹۱۷ پرداخت. او نوشت: «مسئله‌ی اساسی هر انقلاب قدرت دولت است». ظهور شوراها معرف «نوع یکسره متفاوتی از قدرت» و «ابتکار عمل مستقیم مردم از پایین» بود. لنین نیاز به یک نظام قدرت دوگانه در خود انقلاب را تشخیص داد. با این وجود، قدرت برساننده شوراها تا حد زیادی در زمان مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ و بعد از آن به طور کامل تری کنار گذاشته شد که نتیجه‌ی مجموعه‌ای پیچیده از اوضاع و احوال تاریخی ناشی از حزب، دولت، بوروکراسی و فشار نیروهای خارجی بود که منجر به نوع جدیدی از قدرت بر ساخته و در نهایت سرکوبگر شد. [۲۰]

داریو آزلینی، در سال ۲۰۱۳ در «دولت کمونی: شوراهای کمونی، کمون‌ها، و دموکراسی در محل کار» تنش پویا بین قدرت دوگانه — برساننده و برساخته — را به عنوان راز کل انقلاب بولیواری بیان کرد. گفته می‌شود ونزوئلا، «یک رویکرد دو سویه»، دموکراسی مشارکتی و پیشگامانه را از یک سو و از سوی دیگر قدرت برساخته درون دولت را پیش گرفته است.[۲۱] با این وجود، جنبه‌ی پیچیده‌ی انقلاب تحت رهبری چاوز این بود که هدف اصلی قدرت دولت برساخته ایجاد یک دولت کمونی، جابجایی قدرت به توده مردم از طریق ساختارهای متعددی نظیر انجمن‌های مؤسسان، همه‌پرسی، مأموریت‌های اجتماعی، تعاونی‌ها، شوراهای کارگری سوسیالیستی، شوراهای کمونی، کمون‌ها، و شهرهای کمونی بود. تأکید بر ترویج قدرت برساننده در زمان اجرای کودتا علیه چاوز در سال ۲۰۰۲ نیز در جریان بود (که با قیام مردم ونزوئلا علیه کودتا شکست خورد). در سال ۲۰۰۵ چاوز با اعلام یک استراتژی جدید «سوسیالیسم در قرن بیست‌ویکم» آن را تسریع بخشید و تأکید داشت که چنین امری برای ایجاد یک اقتصاد و دولت کمونی ضروری است.

چاوز به شدت جذب کتاب *فراسوی سرمایه* اثر مزاروش شد که منبع بینش نظری و راهبردی و الهام انقلابی او به‌شمار می‌آمد. در سال ۱۹۹۳، زمانی که مزاروش در حال تکمیل کتاب *فراسوی سرمایه* بود، جزوه‌ی سیاسی چاوز، مردم، فحشا و دموکراسی را خواند، که او در زمان حبس در زندان یاره نوشته بود (پیشتر نیز به آن اشاره شد). مزاروش نه تنها بر برداشت انقلابی چشمگیر چاوز تأکید کرد، بلکه آن را به نظریه‌ی قدرت برساننده‌ی مستتر در کتاب *قرارداد اجتماعی روسو* ارتباط داد. استدلال مزاروش این بود که روسو به درستی این واقعیت را نشان داده است که قوه مقننه نمی‌تواند نماینده مردم باشد، و می‌بایست مستقیماً تحت حاکمیت مردم و بیان اراده عمومی آنها صورت پذیرد. با این حال، روسو، در تضاد با تفسیرهای رایج، استدلال کاملاً متفاوتی در رابطه با قوه مجریه داشت: این که می‌تواند و باید نمایندگی شود.[۲۲] بر اساس این برداشت و با تصدیق شکست مدل شوروی، یک انقلاب سوسیالیستی باید به ترکیبی از قدرت مستقیم و نمایندگی اتکا کند که توسط تولیدکنندگان مربوطه کنترل می‌شود، قدرتی که در مقابل دولت نمایندگی و جدایی دولت از مردم قرار می‌گیرد. انقلاب سیاسی، و جذب دوباره‌ی دولت درون جامعه را باید حتی قبل از رهایی اقتصادی مطرح کرد که ساختار سلولی یک انقلاب سوسیالیستی را ایجاد می‌کند. انشقاق میان جامعه‌ی سیاسی و مدنی باید به طور کامل برطرف شود. «چرا که بدون گذار رو به جلو و در نهایت انتقال کامل تصمیم‌گیری درباره‌ی بازتولید و توزیع مادی به

تولیدکنندگان همبسته، هیچ امیدی برای اعضای جامعه‌ی پسانقلابی باقی نمی‌ماند که خود را به سوژه‌ی قدرت بدل سازند.» [۲۳]

چاوز بلافاصله از تحلیل مزاروش مطلع شد. چاوز در سال ۲۰۰۱ به محض انتشار ترجمه‌ی اسپانیایی *فراسوی سرمایه* با اشتیاق شروع به مطالعه آن کرد و در چندین جلسه با مزاروش برای مذاکرات گسترده ملاقات کرد. دو عنصر راهبردی کار مزاروش برای چاوز اهمیت داشتند. همانگونه که دیدیم، عنصر اول درک مزاروش از سرمایه، با اقتباس از مارکس، به عنوان یک نظام بازتولید متابولیک اجتماعی، یک نظام تقویت‌کننده‌ی اجتماعی و یکپارچه از روابط پیچیده بازتولید است که به سادگی منسوخ نمی‌شود، اما می‌بایست با یک متابولیسم ارگانیک بدیل که مبتنی بر مناسبات کمونی است جایگزین شود. [۲۴] عنصر دوم، درک مزاروش از چارچوب ضروری «نظام کمونی و قانون ارزش» بود که بنیاد راهبردی برای نهادینه‌سازی انقلابی نظامی از «روابط اجتماعی کمونی» را فراهم می‌کرد و بنا به آن مردم حاکمیت را به خود بازمی‌گردانند: نوع جدیدی از دولت یا نظام کمونی. چنین انتقال قدرتی به مردم هم‌هنگام راهی است که به بیان مزاروش باعث «برگشت‌ناپذیری» انقلاب می‌شود، زیرا مردم از آنچه متعلق به خودشان است دفاع می‌کنند. [۲۵] در قانون ارگانیک کمون که در سال ۲۰۱۰ تصویب شده است، کسانی که توسط شوراهای کمونی انتخاب می‌شوند، به سیاق دموکراسی نمایندگی بورژوایی نماینده نیستند بلکه وکیل یا سخنگو به حساب می‌آیند. [۲۶]

چاوز که تحلیل‌هایش در آثار مزاروش ریشه داشت، در سال ۲۰۰۵ به عنوان جزء کلیدی شکل‌گیری سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم، خواستار ایجاد فوری اقتصاد و دولت کمونی شد: «نظام کمونی تولید و مصرف — یعنی آنچه ایجاد می‌کنیم و می‌دانیم که در حال ساختش هستیم. ما باید یک سیستم کمونی تولید و مصرف ایجاد کنیم، همان نقطه‌ی ارشمیدسی، اصطلاحی از کتاب بی‌نظیر ایستوان مزاروش، است. ما باید نظام کمونی تولید و مصرف را ایجاد کنیم — یک نظام جدید ... به یاد داشته باشیم که آرشمیدس گفت: "نقطه اتکایی (نقطه‌ای که بتوان در آن ایستاد) به من بدهید تا زمین را به حرکت در آورم." این نقطه‌ای است که از آن می‌توان جهان را امروز به حرکت در آورد.» [۲۷]. چنین انقلاب سیاسی مداومی وسیله‌ای بود برای ایجاد انسان‌های جدید، خلاق و سوسیالیست که بتوانند فرهنگ، اقتصاد، تاریخ و نیازهای فردی و کمونی خود را ایجاد کنند. همانطور که مزاروش در سال ۲۰۰۷ در مقاله‌ی خود «بولیوار و چاوز: روح عزم رادیکال» نوشته بود «امروز نیز همانند زمان بولیوار نمی‌توان عملکرد پایدار

عالم کبیر اجتماعی بشریت را بدون غلبه بر تضادهای داخلی آن عالم کبیر – سلول‌های برساننده‌ی تناقض‌آمیز/تعارض‌آمیز جامعه‌ی ما تحت شیوه‌ی کنترل متابولیک اجتماعی سرمایه – متصور شد. زیرا یک عالم کبیر منسجم و اجتماعاً ماندگار فقط بر اساس سلول‌های برساننده‌ی متناظر و از لحاظ انسانی ارزشمند مناسبات شخص با شخص قابل‌تصور است.» [۲۸] این امر متضمن برابری اساسی در ساختار سلولی جامعه یعنی خانواده، اجتماع و ساختارهای کمونی است. [۲۹]

همانطور که مایکل لپوویتز اشاره کرده است، هدف سوسیالیسم قرن بیستم که چاوز آغازگر آن شناخته می‌شود، ایجاد «سوسیالیسم به عنوان یک نظام ارگانیک» بود. چاوز در ژانویه ۲۰۰۷، اهداف اجتماعی – اقتصادی کلی انقلاب سوسیالیستی بولیواری را با معرفی انگاره‌ی «مثلث بنیادی سوسیالیسم» (بار دیگر بر پایه‌ی نظرات مزاروش) – ترکیبی از دارایی اجتماعی، تولید اجتماعی و ارضای نیازهای اجتماعی – ارائه کرد. از نظر لپوویتز – که به درخواست چاوز نقش مهمی در تفسیر قطعات مرتبط با این موضوع در *فراسوی سرمایه مزاروش* داشت و منجر به صورت‌بندی مثلث بنیادی سوسیالیسم چاوز شد – این موضوع نقطه عطفی اساسی است:

یک بار دیگر، گام نظری چاوز را می‌توان در کتاب *فراسوی سرمایه مزاروش* پیدا کرد. مزاروش با استناد به مارکس بر ضرورت درک سرمایه‌داری به عنوان یک نظام ارگانیک با ترکیبی خاص از تولید – توزیع – مصرف تأکید می‌کند، که در آن تمام عناصر همزمان وجود دارند و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند. به نظر او شکست تجربه‌های سوسیالیستی قرن بیستم به دلیل شکست در فرارفتن از «دور باطل رابطه‌ی سرمایه‌ای» است، یعنی ترکیب دورپیمایی‌ها که «همگی در هم پیچیده‌اند و یکدیگر را متقابلاً تقویت می‌کنند» و به این ترتیب مقوم «دیالکتیک معیوب نظام علاج‌ناپذیر و اتلاف‌گر سرمایه» است. به طور خلاصه، عدم موفقیت (یا تلاش) در جایگزینی تمام بخش‌های «کلیت مناسبات بازتولیدی موجود» به معنی شکست در «فرارفتن از سرمایه» است. [۳۰]

چاوز در سال ۲۰۰۵ بر اساس تحولات انقلابی موجود در منطقه پیشنهاد داد که هدف ایجاد یک سیستم کمونی تولید و مبادله در ابتدا مستلزم تشکیل شوراهای کمونی است. پس از این تحولات او مروج ایجاد کمون‌های بزرگتری در سال ۲۰۰۷ شد؛ نهادهای اقلیمی باید آن‌قدر بزرگ باشند تا به عنوان اساس دولت کمونی جدید عمل کنند. چاوز در یک سخنرانی در سال ۲۰۱۰ با عنوان «پیش به سوی دولت

کمونی!» (در همان سال تصویب قانون سازمانی کمون) اعلام کرد: «سیمون رودریگز ( Simón Rodríguez) در کتاب *جوامع آمریکایی* خود در سال ۱۸۲۸ به درستی عنوان کرد که «شما خواهید دید که دو نوع سیاست وجود دارد: مردمی و دولتی؛ و اینکه مردم از دولت‌هایشان سیاسی‌تر هستند.» همچنین براساس آنچه چاوز «ناب‌ترین روحیه رابینسونی» (اشاره به ایده‌های سیمون رودریگز) می‌نامید، از کلب رامیرز (Kléber Ramírez)، انقلابی و نوزوئالی، نقل کرد که در سال ۱۹۹۲ گفته بود: «زمان آن فرا رسیده است که اجتماعات قدرت دولت را در اختیار بگیرند که از نظر مدیریتی منجر به تحول کامل دولت و نوزوئالی می‌شود و از نظر اجتماعی باعث اجرای واقعی حاکمیت جامعه از طریق قدرت‌های کمونی می‌شود.» همانطور که چاوز خودش بیان می‌کند: «منظور ما از سوسیالیسم همانا دموکراسی نامحدود است ... این تعریف از اعتقاد راسخ ما نشأت می‌گیرد که بهترین و دموکرات‌ترین گزینه‌های بنیادی برای شکست بوروکراسی و فساد، برپایی یک دولت کمونی است که قادر است یک ساختار نهادی جایگزین را همان زمان با اینکه دائماً خود را بازآفرینی می‌کند به آزمون کشد ... بیاید، با زامورا، رابینسون [رودریگز] و بولیوار به سوی یک دولت کمونی پیش برویم! پیش به سوی سوسیالیسم!» [۳۱]

در واقع، خارق‌العاده‌ترین مسئله در مورد رهبری چاوز در فرایند انقلاب بولیواری این بود که در هر مرحله‌ی جدید و پیاپی، طی یک دوره‌ی ۱۴ ساله (که در خلال آن و نوزوئالی شانزده انتخابات در سراسر کشور داشت)، او در پی انتقال قدرت و مسئولیت بیشتری به مردم بود و از خودسازماندهی و ابداع ساختارهای جدیدی پشتیبانی می‌کرد که به این وسیله قدرت را از پایین هدایت و نمایندگی کنند. از این رو، انقلاب بولیواری با راهنمایی و الهام چاوز، مدام به دنبال تفویض قدرت حاکمیت به خود مردم بود که قبلاً در دست دولت قرار داشت. [۳۲] چاوز در سخنرانی «تغییر در زمامداری»، با اصرار بر «یا کمون و یا هیچ چیز» در تلاش برای تحقق وعده سوسیالیسم قرن بیست و یکم با تحقق بخشیدن به ضروری‌ترین تغییرات یعنی ایجاد یک انقلاب سوسیالیستی برگشت‌ناپذیر بود.

### **مادورو و دولت کمونی**

در طی دو سال پس از مرگ چاوز، اپوزیسیون و نوزوئالی و ایالات متحده اقداماتی برای سرنگونی جمهوری دموکراتیک بولیواری از طریق فشارهای داخلی و خارجی انجام داده‌اند. انتخابات جدید ریاست جمهوری در آوریل ۲۰۱۳ برگزار شد و نیکولاس مادورو (که بعد از مرگ چاوز به عنوان رئیس‌جمهور موقت به مدت یک ماه خدمت کرد) با آرای کمی به پیروزی رسید. از لحظه‌ای که مادورو رئیس‌جمهور شد، فشارهای سیاسی و اقتصادی بی‌وقفه‌ای بر نوزوئالی اعمال شد. یک عامل مهم در تهدید جمهوری

بولیواری، کاهش ۳۸ درصدی قیمت نفت بین ماه‌های ژوئن و دسامبر ۲۰۱۴ بود که ناشی از افزایش عرضه نفت و گاز طبیعی بود، که با تصمیم عربستان سعودی انجام گرفت که به جای اینکه از قیمت‌ها حمایت کند با حفظ تولید همراه بود، و همچنین کاهش رشد اقتصادی در چین و اروپا بود. [۳۳] این عوامل منجر به بحران اقتصادی شدیدی در ونزوئلا گردید. این بحران با تاکتیک‌های خشونت‌آمیزی از سوی اپوزیسیون ونزوئلا به نام استراتژی «خروج فوری» در بهار سال ۲۰۱۴ پیچیده‌تر شد، که هدف آن براندازی دولت بود و باعث کشته شدن ۴۵ تن شد. فشار بر جمهوری بولیواری با احتکار گسترده کالاهای وارداتی تشدید شده است؛ احتکار نوعی فساد اقتصادی است که توسط متنفذان اقتصاد رانتیر - وارداتی انجام می‌گیرد و هدف آن ممانعت از کنترل قیمت‌ها برای مهار تورم رو به رشد بود. علاوه بر این، مواد غذایی خریداری شده با قیمت‌های نسبتاً پایین در ونزوئلا برای فروش با قیمت‌های بالاتر به کلمبیا در آن طرف مرز صادر می‌شد.

دولت آمریکا با مشاهده آسیب‌پذیری ونزوئلا تحریم‌هایی (از جمله محدودیت در صدور ویزا و توقیف دارایی‌های مقامات ونزوئلا) تحت عنوان «دفاع از حقوق بشر و جامعه مدنی ونزوئلا در سال ۲۰۱۴» اعمال کرد. در فوریه ۲۰۱۵ (هم‌زمان با نوشته شدن این مقاله) ونزوئلا یک توطئه کودتا علیه دولت را خنثی کرد، که ترکیبی بود از (۱) حمله اقتصادی به کشور، (۲) تظاهرات خشونت‌آمیز با رهبری اپوزیسیون، (۳) رشوه دادن به مقامات کلیدی، و (۴) یک سری بمب‌گذاری هماهنگ در ساختمان‌های دولتی و مکان‌های استراتژیک در سراسر کشور. بمب‌گذاری‌ها، (که سریعاً کشف شدند) قرار بود توسط یک هواپیمای تهاجمی سوپر توسکانو ساخت برزیل انجام بگیرد که به نام شرکت بلک‌واتر ورلدواید ثبت شده بود که دال بر دخالت واشنگتن در کودتای برنامه‌ریزی شده بود. شواهد بعدی (از جمله تماس ضبط شده اسکایپ) نشان داد که کودتا در ایالات متحده برنامه‌ریزی شده بود. در روز ۳ مارس، مادورو اشاره کرد که یک عضو سفارت ایالات متحده در ونزوئلا با اپوزیسیون ملاقات داشته و اسناد مربوط به آماده‌سازی برای کودتا را تحویل داده است. [۳۴]

با این حال، حتی زمانی که این بحران‌ها و حملات علیه انقلاب بولیواری انجام می‌گرفت، دولت مادورو انقلاب را به پیش می‌برد. شعار اصلی مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری مادورو «یا کمون یا هیچ چیز» بود که از سخنرانی چاوز، «تغییر در زمامداری»، برگرفته شده بود. زمانی که چاوز در اکتبر ۲۰۱۲ در باره‌ی دور جدید انقلابی سخنرانی کرد، تقریباً هیچ کمون ثبت شده‌ای وجود نداشت، (اگرچه تعداد زیادی

در حال شکل‌گیری بودند و برخی از آنها در اوایل سال ۲۰۱۰ در سطح مردمی ظاهر شده بودند). در سپتامبر ۲۰۱۳، بیش از ۴۰،۰۰۰ انجمن ثبت‌شده کمون وجود داشتند (برخی از آنها مربوط به سال ۲۰۰۶ بودند)، در حالیکه تعداد کمون‌های ثبت‌شده از هزار فراتر رفته بود و قدرت سیاسی قابل توجهی در اختیار دولت کمونی نوظهور قرار می‌گرفت. [۳۵] مادورو با وجود کاهش مخارج دولت (که آن را با کاهش حقوق خودش آغاز کرد) بودجه‌ی سال ۲۰۱۵ برای کمون‌ها را ۶۲ درصد افزایش داد. او کمون‌ها را «تجلی پیشینه‌ی دموکراسی» و «سوسیالیسم محض» می‌خواند. او در کنفرانس اقتصاد کمونی ملی در فوریه ۲۰۱۴ اعلام کرد که هدف فقط ایجاد دولت شورایی نیست، بلکه اقتصاد شورایی نیز جزو این اهداف بوده است: «دموکراتیزه کردن دارایی‌ها، ایجاد شکل‌های جدیدی از دارایی اجتماعی مانند کمونی، برای تقویت دموکراسی مشارکتی و پیشگام ضروری است.» [۳۶]

اگرچه این کمون‌ها قلب انقلاب بولیواری هستند، اما به تنهایی موضوعیت ندارند. ونزوئلا در پیشبرد سه‌گانه بنیادی سوسیالیسم پیشرفت کرده است. انقلاب بولیواری در جبهه‌های مختلفی پیشرفت کرده است. تا سال ۲۰۱۱، ۳/۶ میلیون جریب زمین برای توزیع مصادره شد. در سال ۲۰۱۰ بیش از ۷۰۰۰۰ تعاونی با حدود ۲ میلیون عضو تشکیل شده بودند. همزمان ۲۶۰۰۰ واحد کشاورزی در شهرها و حومه آنها به منظور تأمین امنیت غذایی و استقلال در تولید مواد غذایی شکل گرفتند. تعداد انجمن‌های کارگری سوسیالیستی افزایش است. آزلینی می‌گوید: «موفق‌ترین تلاش برای دموکراتیزه کردن مالکیت و مدیریت روش تولید، همان مدل بنگاه‌های مالکیت اجتماعی کومونی (ESPQ) (Enterprises of Communal Social Property) است که برای ایجاد واحدهای تولیدی محلی و شرکت‌های خدمات اجتماعی ارتقا یافته است.» این بنگاه‌ها «مالکیت جمعی کمون‌ها هستند که در مورد ساختار سازمانی بنگاه، کارگران ادغام شده و استفاده نهایی از سود را تصمیم‌گیری می‌کنند.» دولت بولیواری از سال ۲۰۰۹ این بنگاه‌های کمونی را توسعه داده است و تا سال ۲۰۱۳ چندین هزار بنگاه از این دست وجود داشتند. [۳۷]

اگرچه رشد کمون‌ها با ایجاد نظام قدرت دوگانه همراه با دولت‌های منطقه‌ای و محلی جایگاهی مرکزی دارد و یک فرآیند مسئولیت‌پذیری شناخته می‌شود، اما این نکته باید قید شود که دولت‌های محلی باید «مطیع» کمون‌ها باشند و قدرت سیاسی بیشتری به دولت کمونی تفویض شود. مادورو در سپتامبر ۲۰۱۴ این برنامه را به عنوان «پنج انقلاب بزرگ» اعلام کرد: (۱) انقلاب اقتصادی که تولید اجتماعی را ارتقا

می‌دهد؛ (۲) انقلاب دانش که بر آموزش، فرهنگ و علم تأکید می‌کند؛ (۳) مأموریت‌های اجتماعی که برای ایجاد سوسیالیسم ضروری است؛ (۴) ایجاد یک دولت جدید دموکراتیک و کمونی، که به «بقایای دولت بورژوازی» خاتمه می‌دهد؛ و (۵) انقلاب «سوسیالیسم اقلیمی» که مستلزم یک مدل جدید اکوسوسیالیستی است.»

یکی از پنج «هدف تاریخی» طرح توسعه‌ی ملی کنونی ونزوئلا که چاوز آن را ترسیم کرده، «کمک به حفظ زندگی در کره زمین و نجات نوع بشر» است. در ماه مه ۲۰۱۴، بیش از یک هزار سازمان زیست‌محیطی ونزوئلا در کنفرانسی با هدف ارتقاء «اکوسوسیالیسم» تشکیل جلسه دادند. هدف اصلی اکوسوسیالیسم بولیواری، تأکید بر تولید محلی، پایدار، کمونی و متنوع است. مادورو استلال می‌کند که «مدل اکوسوسیالیستی در خصوص محیط‌زیست‌گرایی نیست، بلکه درباره‌ی اکوسوسیالیسم است و محیط‌زیست‌گرایی کافی نیست.» چاوز نیز بارها و بارها هشدار داد، ضروری است که ونزوئلا وابستگی خود به اقتصاد رانتیر - نفتی را قطع کند.

### درس‌هایی در گذار به سوسیالیسم

پل سوئیزی اظهار داشت: «گذار از یک نظام اجتماعی به نظامی دیگر سخت‌ترین و عمیق‌ترین مشکلات ماتریالیسم تاریخی را شامل می‌شود.» چنین گذارهای تاریخی انقلابی به هیچ‌وجه یکسان نیستند، بلکه در طول دوره‌های طولانی، با انواع حرکت‌های رو به جلو و رو به عقب، و در شرایط و فرهنگ‌های منحصر به فردی اتفاق می‌افتند. با این وجود، می‌توان نتیجه‌گیری کلی انجام داد. سوئیزی تأکید کرد که بزرگترین مشکل با این واقعیت نمایان می‌شود «که گذار به سوسیالیسم نمی‌تواند در ذات خود همان مسیر گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری را پیش بگیرد.» جامعه بورژوازی به عنوان نوعی ساختار سلولی تبدیل درون جامعه فئودالی مطرح شد و تهدید یا خصومتی آنی نسبت به جامعه فئوالی نبود. «مجموعه‌ای نوظهور از مناسبات اجتماعی» و همراه با آن نوع جدیدی از ماهیت، قانون و آداب و رسوم انسانی، به ویژه در مراکز شهری جامعه فئودالی ظاهر شد. به گفته سوئیزی «مناسبات بورژوازی در چارچوب جامعه‌ی فئودالی رشد کرد و ماهیت انسانی بورژوازی را در خلال یک دوره چندین قرنی شکل داد.» استفاده از همان روش در رابطه با گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم امکان‌پذیر نیست. در جامعه بورژوازی هیچ روزنه‌ای وجود ندارد که از آن روابط سوسیالیستی بتواند به راحتی ظهور یابد؛ در عوض سرمایه‌داری یک نظام متابولیک اجتماعی خشن بازتولید است که برای گنجاندن همه چیز درون خود دائماً در حرکت است. این همان چیزی است که مزاروش در اشاره به گرایش‌های گریز از مرکز می‌گوید، گرایش‌هایی که

سرمایه را به عنوان نظامی مشخص می‌کند که دائماً در پی بازتولید عالم صغیر ارگانیک و بیگانه‌ی خود است و آن را با عالم کبیر مخربش ادغام می‌کند. [۴۰]

به این ترتیب، استراتژی‌های سوسیالیستی و دموکراتیک رادیکال در کل عمدتاً بر تصاحب دولت و استفاده از دستگاه‌های دولتی یا قدرت برساخته به عنوان تنها روش نهادینه‌کردن سوسیالیسم متمرکز شده‌اند. اما در ادامه قدرت انقلابی و برساخته ابتدا تحت سلطه قرار می‌گیرد و سپس نفی می‌شود. نتیجه آن یک نظام جدید بیگانگی سیاسی است. نیرو و حاکمیت مردم از دست می‌رود. در واقع، در تجزیه و تحلیل چاوز مانند مزاروش، مدل دولت در شوروی، که بر فراز جامعه قرار می‌گیرد، عنصر ضروری نظام سرمایه (بیگانگی سیاسی که موجب تقویت بیگانگی اقتصادی می‌شود) را حتی با لغو رسمی سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی تداوم بخشید. جایگزینی ساده‌ی مالکیت خصوصی با مالکیت دولتی (تغییر در مالکیت اجتماعی) این روابط ضروری را تغییر نمی‌دهد. بلکه، همانطور که مارکس و انگلس تصریح کرده‌اند «زوال تدریجی دولت» در هر گذار سوسیالیستی ضروری است. [۴۱]

این امر مسئله پیچیده‌ای است که تمام تلاش‌ها برای گذار به سوسیالیسم با آن مواجه شده‌اند. انقلاب ونزوئلا، به عنوان یک انقلاب منحصر به خود که ریشه در سنت‌های انقلابی آمریکای لاتین و اروپایی دارد، همانطور که مشاهده کرده‌ایم، تلاش داشته است با ارتقاء و رشد دموکراسی مشارکتی و پیشگامانه در هر دوره‌ی انقلابی جدید به عنوان پایه‌ای بر سازنده که مارکس آن را جذب دولت توسط جامعه نامید، این گره کور را بگشاید. در عین حال، بخش‌های بیشتری از اقتصاد را از سلطه‌ی قانون ارزش بیرون بکشد، مسئله‌ای که چه‌گوارا نیز در سخنرانی معروف خود «انسان و سوسیالیسم در کوبا» بر آن اصرار داشت. بدینسان، این بنیاد اجتماعی جدید به طور فزاینده بر مبنای تولید و مبادله کمونی خواهد بود که مبتنی است بر مبادله‌ی ارزش‌های مصرفی و کار مستقیم و یک نظام ارزش‌گذاری اجتماعی جدید. [۴۲]

بنابراین، هدف ایجاد ساختار سلولی کمونی برای یک متابولیسم سوسیالیستی ارگانیک است تا مناسبات جدید، خلاقانه و انسانی - اجتماعی را در تقابل انقلابی با مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری بپروراند: یعنی ایجاد ساختارمند قدرت کمونی مردم در همه سطوح.

نتیجه نهایی انقلاب بولیواری ونزوئلا هر چه باشد، این انقلاب بحث درباره‌ی گذار به سوسیالیسم را با مشخص کردن قلمرو کاملاً جدیدی از مبارزه برای همیشه تغییر داده است. این مبارزه با جستجوی

بی‌پایان برای کسب گسترده‌ترین کامیابی ممکن برای انسان و اقصای نیازهای افراد تعیین می‌شود. چاوز اصرار داشت که سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم پیگیری فعال و بی‌وقفه ارزش‌های همیشگی مرتبط با سوسیالیسم است، یعنی «عشق، همبستگی، برابری بین مردان و زنان و تساوی حقوق میان همگان»؛ نهادینه‌سازی اجتماعی این ارزش‌ها فقط در نتیجه روشی سازش‌ناپذیر و برگشت‌ناپذیر ممکن است. رینالدو ایتوریزا (Reinaldo Iturriza)، وزیر کمون‌های ونزوئلا می‌گوید: «وقتی فردی می‌بیند که مردم به چیزهای دیوانه‌واری مانند ساختن سوسیالیسم بولیواری یا حفاظت از این سیاره رأی می‌دهند، می‌فهمد که در یک انقلاب حضور دارد.» [۴۳]

\* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Chávez and the Communal State* نوشته‌ی John Bellamy Foster که در مجله‌ی مانتلی ریویو، شماره‌ی ۶۶، آوریل ۲۰۱۵ منتشر شده است. متن اصلی با لینک زیر در دسترس است:

<https://monthlyreview.org/2015/04/01/chavez-and-the-communal-state>

## یادداشت‌ها:

[1] "El Golpe de Timón" اصطلاحی است دریایی که تحت‌اللفظی «ضربه به سکان» ترجمه می‌شود. معنای آن کاملاً شبیه «تغییر سکان» یا «اصلاح سکان» است، که اصطلاحات دریایی رایجی در زبان انگلیسی هستند؛ ر. ک. به

Admiral W.H Smyth, *Sailor's Word Book* (London: Conway Maritime Press, 1996), 380, 574.

اما چاوز آشکارا بر لزوم تلاش سیاسی قوی جمعی برای ضربه زدن به سکان یا اصلاح تیغه سکان دولت تأکید می‌کرد تا به مسیر خود برگردد و از این رو اصطلاح «تغییر در زمامداری» مناسب‌ترین عبارت است. ترجمه انگلیسی کل سخنرانی تحت این عنوان در وب سایت *مانتلی ریویو* قرار داده شده است. تمام نقل قول‌های بدون ارجاع از چاوز در این مقاله از آن سخنرانی اقتباس شده است.

[۲] برای تعریف شوراهای جامعه و کمون‌ها، ر. ک. به

*Leyes del Poder Popular* (Caracas, 2011); Marta Harnecker, *A World to Build* (New York: Monthly Review Press, 2014), 72–74, 133–39; Frederick B. Mills, "The Commune or Nothing': Popular Power and the State in Venezuela," Council on Hemispheric Affairs, September 26, 2013, <http://coha.org>.

درباره‌ی توده‌های مردمی انقلاب ونزوئلا ر. ک. به

George Ciccariello-Maher, *We Created Chávez: A People's History of the Venezuelan Revolution* (Durham: Duke University Press, 2013).

[۳] اگرچه گروه دعوت شده‌ی ما روشنفکران سوسیالیست (از جمله ایستوان مزاروش و ادوارد دوسل، که آثار هر دو در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرند) بحث‌های طولانی با وزیران بولیواری، و جلسات به ریاست معاون رئیس‌جمهور الیاس - خوزه ژائو میلانو (وزیر امور خارجه‌ی فعلی ونزوئلا) داشت، بیماری ناگهانی مانع از آن شد که طبق برنامه رئیس‌جمهور چاوز شخصاً با ما دیدار کند. نقش خودم در بحث‌ها عمدتاً این بود که دلایل متقنی در دفاع از متابولیسم اجتماعی - زیست‌بومی بعنوان جنبه‌ای معرف سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم را مطرح کنم.

[۴] یک مسئله اساسی که در بحث‌های ما مطرح شد تعارض صلاحیت قضایی میان دولت‌های منطقه‌ای و شهری و شوراهای کمونی بود که با ظهور کمون‌ها پیچیده‌تر می‌شد.

[۵] در بند اول جمله خود در اینجا چاوز از کتاب *فراسوی سرمایه* (نیویورک: انتشارات *مانتلی ریویو*، ۱۹۹۵) صفحه ۷۳۹ از ایستوان مزاروش نقل قول می‌کند. چاوز خود از ترجمه‌ی اسپانیایی این کتاب استفاده می‌کرده است (کاراکاس: وادل هرمانوس، ۲۰۰۱).

[۶] به گفته مارکس، «رهایی سیاسی» لزوماً باید به «رهایی انسان» راه برد. کارل مارکس و فردریک انگلس، مجموعه مقالات (نیویورک: ناشران بین‌المللی، ۱۹۷۵)، جلد ۳، صفحه ۱۵۵.

[۷] قانون ارگانیک کمون‌ها در دسامبر ۲۰۱۰ به تصویب رسید. از دید چاوز با وجود آنکه کارهای بسیاری در سطح سازماندهی انجام گرفته بود اما این واقعیت که پس از دو سال هیچ‌کدام از کمون‌های ثبت‌شده عملاً وجود نداشت شکستی واضح برای دولت و مستلزم انتقاد از خود بود.

[۸] تاکید چاوز بر انتقاد از خود به عنوان جزء مهمی از استراتژی دیالکتیکی از فرایند انقلابی شناخته می‌شود. بنابراین مزاروش با تاکید بر «ضرورت یک همبستگی دیالکتیکی میان انواع کیفیتاً متفاوت نظام ارگانیکی که در آینده لازم است و اصل جهت‌دهنده‌ی ضروری خودانتقادی که آن نوع جدید در رابطه با آن اساساً امکان‌پذیر است» (ایستوان مزاروش، *نظام کمونی و انتقاد/زخود*، *مانتلی ریویو*، مارس ۲۰۰۸)

[۹] چاوز در سخنرانی «تغییر در زمامداری» اضافه کرد: «یک‌بار از کارمن ملنر خواستم چند نسخه از نوشته‌های *ماتوتسه‌تونگ* درباره‌ی کمون‌ها از کتاب سرخ کوچک او تهیه کند (تعداد نسخه‌ها را به یاد نمی‌آورم)، اکنون می‌خواهم ۳۰ نسخه‌ی دیگر را برای هر یک از وزیران تهیه کنم.»

[10] *Símon Bolívar, Selected Works* (New York: Colonial Press, 1951), vol. 1, 174; Jon Lee Anderson, "The Revolutionary," *New Yorker*, September 10, 2001, <http://newyorker.com>. The translation from Bolívar is according to Anderson's rendition. See also Miguel Acosta Saignes, *Bolívar: Acción del hombre de las dificultades* (Caracas: Government of Venezuela, 2010), 481–94. István Mészáros, "Bolívar and Chávez: *The Spirit of Radical Determination*," *Monthly Review* 59, no. 3 (July–August 2007): 58.

[11] Marta Harnecker, "Venezuela: A Sui Generis Revolution," September 16, 2003, <http://venezuelanalysis.com>.

- [12] Chávez quoted in Mészáros, *Beyond Capital*, 710–11; on the Caracazo economic uprising, the subsequent state massacre, and the MBR-200 coup attempt see Bart Jones, *¡Hugo!: The Hugo Chávez Story from Mud Hut to Perpetual Revolution* (Hanover, NH: Steerforth Press, 2007), 125–76.
- [13] Harnecker, *A World to Build*, 59.
- [14] Antonio Negri, *Insurgencies: Constituent Power and the Modern State* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 2009); Hugo Chávez, *Understanding the Venezuelan Revolution: Hugo Chávez Talks to Marta Harnecker* (New York: Monthly Review Press), 41; George Ciccariello-Maher, “Dual Power in the Venezuelan Revolution,” *Monthly Review* 59, no. 4 (September 2007): 44, 55.
- [۱۵] انریکه دوسل، بیست تر درباره‌ی سیاست (دورهام: انتشارات دانشگاه دوک، ۲۰۰۸)، ۱۸–۲۰. دوسل در رویکردی مشابه با ایجاد تمایز بین قدرت برساننده بر ساخته، از اصطلاح *potentia* برای اشاره به قدرتی مستقیم، تمایز نیافته، بر ساخته نشده و اجماعی و از اصطلاح *potestas* برای اشاره به قدرتی نهادی، کنترل شده و ساختاری استفاده می‌کند. مسائل مربوط به دموکراسی و قدرت غیر بیگانه باعث می‌شود تا *potentia* و *potestas* مکمل یکدیگر باشند.
- [16] Negri, *Insurgencies*, 313.
- [17] Edmund Burke, “Speech to the Electors of Bristol,” in *Works*, vol. 2 (London: John C. Ninmo, 1887), 90–98, and *Letter to a Member of Parliament* (London: J. Dodsley, 1791), 11–13, 31.
- برک شخصیت پیچیده‌ای است اما تفسیر نگری از او به عنوان یک طرفدار اصلاحگر قدرت که «اثری انقلابی را بر علیه انقلاب کبیر فرانسه نوشت»، نکته‌ی اصلی نظریه‌ی سیاسی‌اش را فرو می‌گذارد. این امر مکمل تحقیر خردکننده‌ی نگری است که روسو را نظریه‌پرداز قدرت «با یک رابطه متناقض با توده‌ها» می‌داند. ر. ک. به نگری،
- Negri, *Insurgencies*, 195–202, 232–40.
- [18] Karl Marx and Friedrich Engels, *Writings on the Paris Commune* (New York: Monthly Review Press, 1971), 150.
- [19] Marx and Engels, *Writings on the Paris Commune*, 75–76.
- [20] V.I. Lenin, *Collected Works*, vol. 24 (Moscow: Progress Publishers, 1974, first printing), 38–39. See also Tamás Krausz, *Reconstructing Lenin* (New York: Monthly Review Press, 2015), 180–90.
- درباره‌ی مقاومت لنین در پایان زندگی‌اش در مقابل بوروکراتیزه کردن دولت شوروی ر. ک. به
- Moshe Lewin, *Lenin’s Last Struggles* (New York: Pantheon, 1968).
- [21] Dario Azzellini, “The Communal State: Communal Councils, Communes, and Workplace Democracy,” *NACLA Report on the Americas* 46, no. 2 (Summer 2013): 25–30, <https://nacla.org>. On the 1998 Bolivarian Constitution see Michael A. Lebowitz, *Build It Now* (New York: Monthly Review Press, 2006), 49–50, 72, 89–95.

[۲۲] آنتونیو نگری در این بخش به اشتباه اظهار می‌کند که روسو قوهی مقننه را از قوهی مجریه متمایز می‌کند» و «تمایز واژگانی که سرمنشا آنها آرای لاک و مونتسکیو است» جزء مهمی از عقاید روسو را به حساب نمی‌آورد.

Negri, *Insurgencies*, 199.

[23] Mészáros, *Beyond Capital*, 709–12; Jean-Jacque Rousseau, *The Social Contract and Other Later Political Writings* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997), 82, 114–15.

[24] For a summary of this aspect of Mészáros thought see John Bellamy Foster, “Foreword,” in *István Mészáros, The Necessity of Social Change* (New York: Monthly Review Press, 2015), 1–21.

[25] Mészáros, *Beyond Capital*, 758–68; István Mészáros, *The Challenge and Burden of Historical Time* (New York: Monthly Review Press, 2010), 251–53.

[26] Harnecker, *A World to Build*, 74–77; *Leyes del Poder Popular*, 57 (Ley Orgánica De Las Comunas, Artículo 35).

دیوید ولاسکز که آن زمان عضو حزب کمونیست و بعدها وزیر مشارکت و توسعه اجتماعی بود، رییس کمیته‌ای بود که پیش‌نویس قانون ارگانیک کمون‌ها را تهیه کرد. ر. ک. به

Ciccariello-Maher, *We Created Chávez*, 245. 16/17

[27] Chávez quoted in Michael A. Lebowitz, *The Socialist Alternative* (New York: Monthly Review Press, 2010), 80–81; István Mészáros, *Marx’s Theory of Alienation* (London: Merlin Press, 1970), 76–77.

[28] Mészáros, “Bolívar and Chávez,” 61.

[29] Mészáros, *Beyond Capital*, 187–223.

[30] Lebowitz, *The Socialist Alternative*, 24–25, 85; Michael A. Lebowitz, “Proposing a Path to Socialism: Two Papers for Hugo Chávez,” *Monthly Review* 65, no. 10 (March 2014): 1–19; Mészáros, *Beyond Capital*, 823.

[31] Hugo Chávez, “Onwards Towards a Communal State,” February 21, 2010 (posted February 25, 2010), <http://venezuelanalysis.com>; Jones, ¡Hugo!, 472; Ciccariello- Maher, *We Created Chávez*, 18–19.

سیمون رودریگز، استاد بولیوار، که حدود یک ربع قرن در اروپا اقامت داشت، از نام ساموئل رابینسون استفاده می‌کرد (که برگرفته از کتاب *رابینسون کروزوئه* اثر دفو بود و او آن را می‌ستود). او بعدها با بازگشت به آمریکای جنوبی در سن پنجاه و چهار سالگی نام اصلی خود را دوباره استفاده کرد. بولیوار به خاطر این علاقه اغلب او را «رابینسون» خطاب می‌کرد و از افکار او اغلب به عنوان «رابینسونی» یاد می‌کرد. ر. ک. به

See Richard Gott, *In the Shadow of the Liberator: Hugo Chávez and the Transformation of Venezuela* (London: Verso, 2000), 109–17.

[32] Roger Burbach, Michael Fox, and Federico Fuentes, *Latin America’s Turbulent Transitions* (London: Zed Books, 2013), 159.

[33] “Why the Oil Price is Falling,” *Economist*, December 8, 2014, <http://economist.com>.

می‌توان تصور کرد که ایالات متحده، عربستان سعودی را برای حفظ سطح تولید خود ترغیب کرده بود تا به این وسیله قیمت نفت را پایین نگه دارد و باعث بی‌ثباتی تعدادی از کشورهایی شود که مورد نظر استراتژی ژئوپولیتیک ایالات متحده قرار داشتند، از جمله روسیه، ایران و ونزوئلا؛ این در حالی است که عربستان سعودی نیز تمایل مستقیمی به ایجاد بی‌ثباتی در ایران دارد. ر. ک. به

Jackie Northam, “Why Does Saudi Arabia Seem So Comfortable with Falling Oil Prices?,” October 28, 2014, <http://npr.org>.

[34] William Camacaro and Frederick B. Mills, “Rapprochement Between the United States and Cuba and Sanctions Against Venezuela,” January 2–4, 2015, <http://counterpunch.org>; Lucas Koerner, “Amid International Outcry, Venezuelan Officials Allege Blackwater, U.S. and Canadian Links to Thwarted Coup,” February 16, 2015, <http://venezuelanalysis.com>; Telesur, “Coup Plot in Venezuela Thwarted,” February 13, 2015, <http://venezuelanalysis.com>; “Maduro Outlines More Evidence of Coup Plot Planned in New York,” March 3, 2015, <http://telesurtv.net>; Carl Meacham, “Oil-Poor and On the Brink of Default: Is Change Imminent in Venezuela?,” Center for Strategic International Studies, December 11, 2014; George Ciccariello-Maher, “Venezuela at a Tipping Point,” September 8, 2014, <http://venezuelanalysis.com>.

[35] Ewan Robertson, “Expectations Surpassed as Over 1000 Communes Registered in Venezuela,” September 9, 2013, <http://venezuelanalysis.com>.

[36] “On Venezuela’s Communes, Idyllic Future Is Just Over the Rainbow,” *Washington Post*, November 15, 2014, <http://washingtonpost.com>; Tamara Pearson, “National Communal Economy Conference Calls for Communal Markets, Increased Funding of Communal Banks in Venezuela,” February 4, 2014, <http://venezuelanalysis.com>.

[37] Burbach, Fox, and Fuentes, *Latin America’s Turbulent Transitions*, 61, 68–70; Mills, “The Communes or Nothing,”; Azzellini, “The Communal State.”

[38] Telesur, “Maduro Announces ‘Five Big Revolutions’ in Venezuela, Overhauls Cabinet,” September 3, 2014, <http://venezuelanalysis.org>; Ewan Robertson, “Venezuelan Leftists Meet to Discuss Future Directions in Political Ideology and Eco-socialism,” <http://venezuelanalysis.org>, May 12, 2014.

[39] Paul M. Sweezy and Charles Bettelheim, *On the Transition to Socialism* (New York: *Monthly Review Press*, 1971), 107–12.

[40] Mészáros, *The Challenge and Burden of Historical Time*, 411.

- [41] See Mészáros, *The Necessity of Social Control*, 246–50; Harnecker, *A World to Build*, 59, 71; Frederick Engels, *Anti-Dühring* (Moscow: Progress Publishers, 1959), 387.
- [42] Che Guevara, “Man and Socialism in Cuba,” <http://marxists.org>; Mészáros, *Beyond Capital*, 758–70.
- [43] Chávez quoted in Harnecker, *A World to Build*, 58; Reinaldo Iturriza, “Desiring the Commune,” August 10, 2012, <http://venezuelanalysis.com>.